

انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی

پیام

همکار

تهیه کننده: مهشید کلانتری
سال تحصیلی: ۸۸-۱۳۸۷

به نام خدا

"امام از یک نگاه کوتاه"

آیت الله العظمی
روح الله
امام خمینی
سید مصطفی
خمین
قم
اجتهاد
فارسی
عربی

عنوان
نام
نام مشهور
نام پدر
زادگاه
محل تحصیل
تحصیلات حوزوی
زبان مادری
زبان غیر مادری

مشاغل و سمتها:

مدرس حوزه ی علمیه ی قم

مرجع تقلید

بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران

رهبر انقلاب اسلامی ایران و ولی امر مسلمین

زندگی امام خمینی:

امام خمینی در ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ ه.ش (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ م) در شهرستان خمین به دنیا آمد. پدرش، آیت الله سید مصطفی موسوی، پس از آن که سالیانی چند در نجف اشرف علوم اسلامی را فرا گرفت و به درجه ی اجتهاد نایل آمد، به ایران بازگشت و پیشوایی اهالی خمین را بر عهده گرفت. در حالی که بیش از ۵ ماه از ولادت "روح الله" نمی گذشت، سید مصطفی به دلیل مقاومت در برابر اشرار منطقه و مبارزه با ستم های آنان به قتل رسید.

امام خمینی در نوجوانی، بخشی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه های دینی را نزد علمای آن دیار فرا گرفت و در سال ۱۲۹۸ ه.ش به حوزه ی علمیه ی اراک راه یافت. هنوز چند ماه از ورود وی به اراک نگذشته بود که آیت الله حائری به درخواست علمای قم در نوروز ۱۳۰۰ شمسی به آن شهر هجرت کرد و حوزه ی علمیه ی قم را بنیان نهاد. امام خمینی که به آیت الله حائری علاقه ی بسیار داشت به قم شتافت. او پس از گذراندن دروس سطح، در درس خارج موسس حوزه شرکت جست و بخش عمده ی تحصیلات عالی خود را سپری کرد. امام خمینی گذشته از دروس معمول حوزه، فلسفه را نزد حاج سید ابوالحسن قزوینی، عروض، قافیه و فلسفه ی غرب و فلسفه ی تکاملی داروین را از حاج شیخ محمدرضا اصفهانی، ریاضیات را نزد وی و آقا میرزا اکبر یزدی و عرفان را از آقا میرزا محمد علی شاه آبادی فرا گرفت، پس از درگذشت آیت الله حائری در سال ۱۳۱۵ شمسی تا سال ۱۳۲۴ - که آیت الله بروجردی به قم آمد - آقا روح الله با دوستان و هم درسان خود به مطالعه و تدریس معقول و عرفان و سطوح عالی اصول و فقه مشغول بود. در همین زمان، به تقاضای فضلالی جوانی مانند شهید مرتضی مطهری به تدریس خارج فقه روی آورد.

اشتغال وی به فقه و اصول از آن زمان تاهنگام تبعید به ترکیه در سال ۴۳ و بار دیگر از سال ۴۴ تا مهر ماه ۵۷ که به پاریس مهاجرت کرد در این کشور (ایران) و عراق ادامه داشت.

در شرح زندگی امام خمینی باید به حوادث مهم سیاسی که در تحول و تکوین اندیشه و عمل سیاسی وی تاثیر به سزا داشت، اشاره کرد. بی تردید مهم ترین حادثه ی سیاسی "جنبش مشروطه" است که به برگیری روحانیت انجامید. البته وقتی امام به حوزه ی قم گام نهاد، شانزده سال از جنبش مشروطه گذشته بود، اما چه بسا بازار نقل و قول و تحلیل مشروطیت در حوزه ها هم چنان رونق داشت. به ویژه آنکه تعدادی از استادان امام از شاگردان برجسته ی رهبران مشروطه مانند آخوند خراسانی بودند.

افزون بر این، امام یک ماه پس از کودتای رضاخان به قم رسید. تلاش رضاخان برای تحکیم پایه های قدرت، کسب پایگاه مردمی و ایجاد زمینه ی مناسب برای برکناری احمدشاه، او را به نزدیکی با علما و ابراز تبعیت از آنها ناگزیر ساخت. بدین سبب اظهار مسلمانی پیشه کرد و سه بار به قم شتافت. احمدشاه نیز که خطر رضاخان را درک می کرد به قم رفت و با علمای آن شهر دیدار کرد. رفت و آمد شخصیت های اول سیاسی به قم که بر اثر تنازع قدرت صورت می گرفت به طور طبیعی در قم کوچک آن دوره انعکاس گسترده داشت و طلاب را در جریان اوضاع قرار می داد، بدین سبب، امام فرموده است:

"من از همان آغاز، از کودتای رضاخان تا امروز، شاهد همه ی مسایل بوده ام."

در دوران اقتدار رضاشاه، امام خمینی از نزدیک با حاج آقا نورالله اصفهانی، مجتهد بافقی و سید حسن مدرس که از مخالفان روحانی رضاخان شمرده می شدند آشنا بود و درباره ی مسایل سیاسی، با آنان گفت و گو می کرد. در سالهای پایانی حکومت رضاشاه، امام در مدرسه ی فیضیه درس فلسفه، عرفان و اخلاق می گفت و در کنار آن، مسایل سیاسی را نیز مورد توجه قرار می داد. سرانجام شرایط اختناق آمیز آن سالها سبب شد وی درس همگانی را ترک گوید و ناگزیر به تدریس پنهانی روی آورد. ره آورد این تلاش ها، پرورش افرادی چون شهید مرتضی مطهری بود.

امام خمینی در اولین مکتوب سیاسی خود که در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ نگارش کرده بود به بررسی و تحلیل اوضاع آن دوره پرداخت و ضمن آنکه "قیام برای خدا" را "تنها راه اصلاح جهان" و فلسفه ی بعثت همه ی انبیای الهی از آدم تا خاتم شمرده درباره ی دلایل تیره روزی مردم ایران چنین نگاشت:

"خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه ی جهانیان را بر ما چیره کرده است... قیام برای شخصی است که یک نفر بی سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می کند و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند."

آن بزرگوار در بخشی دیگر، علما و روحانیون را مورد خطاب قرار داده، مسئولیت سنگین آنها را یاد آور شد و فرجام ناگوار غفلت سیاسی شان را چنین بازگو کرد:

"شماها که بر حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بی دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه ی بی دینی را آغاز کردند و به همین زودی بر شما تفرقه زده ها چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود."

در سال ۱۳۲۲، کتابی به نام "اسرار هزار ساله" منتشر شد، علی اکبر حکمی زاده، نویسنده ی اسرار هزار ساله، با الهام از مبانی مسلک و هابیت و اندیشه های انتقادی کسر وی تشکیلات روحانیت و بخشی از باورهای شیعیان را به باد انتقاد گرفته بود. انتشار این کتاب در حوزه های علمیه سر و صدای بسیار به راه انداخت. امام که در آن ایام درس اخلاق می گفت، درس خود را تعطیل کرد. در مدت یک ماه و نیم تا دوماه، "کشف اسرار" را در رد این کتاب نوشت و برای پرهیز از شهرت طلبی، آن را بدون نام مولف منتشر ساخت. این اثر از یک سو با ادله ی کلامی، فقهی، تاریخی و سیاسی به انتقاد و رد حکومت استبدادی رضا خان و ساختار حکومتی به جای مانده از وی می پردازد و از سوی دیگر، از برپایی حکومت اسلامی جانب داری می کند.

در سال ۱۳۲۴، هنگامی که آیت الله بروجردی در تهران بستری بود، امام خمینی به ملاقاتش رفت و از وی خواست در قم اقامت گزیند. به اعتراف بسیاری از علما، امام بیش از هر کس دیگر در متقاعد ساختن آیت الله بروجردی برای اقامت در قم و تثبیت مرجعیت وی نقش آفرید. امام برای انتخاب آیت الله بروجردی دلایل متعدد داشت: اولاً در نظر وی مرجعیت باید در این کشور مستقر می شدند نه عراق. ثانیاً حضور آیت الله بروجردی در قم می توانست به تشکیلات حوزه ی علمیه سر و سامان بخشد و تعدد مرجعیت را به وحدت مرجعیت تبدیل کند و ثالثاً تمرکز مرجعیت تقلید در قم می توانست مقام مرجعیت را از نزدیک در رویدادهای سیاسی تهران قرار دهد. براین اساس، امام با آنکه خود یکی از استادان حوزه به شمار می رفت، در درون آن فقیه پاکدل شرکت می جست و آنرا آموزنده و پر بار می خواند. آیت الله بروجردی نیز که امام را به طور کامل می شناخت، او را در شمار مشاوران نزدیک خود قرار داد و در سامان دادن به امور حوزه، ماموریت هایی مهم به وی سپرد. هنگامی که زمزمه ی تشکیل مجلس موسسان (۱۳۲۸ ه.ش) برای تغییر موادی از قانون اساسی مانند اعطای حق انحلال مجالس به شاه، مطرح شد، شاه برای کسب اطمینان از عدم مخالفت آیت الله بروجردی، وزیر کشورش دکتر اقبال را به قم فرستاد. امام از سوی آیت الله بروجردی به طور رسمی با دکتر اقبال به مذاکره پرداخت و در نهایت با لحنی تند و قاطع به وزیر کشور گفت:

"ما به شما هرگز اجازه ی چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی دهیم. زیرا این گونه تغییر، افتتاحیه ای جهت دستبرد اساسی به قوانین وضع شده ی این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هر وقت و هر طور که سیاست و منافع او اقتضا می کند، در قانون اساسی دست ببرد و طبق اغراض و امیال خود، قانونی را لغو و قانون دیگری را وضع نماید."

سید احمد خمینی فرزند امام در این باره می گوید:

" بر اثر قضایای سیاسی که در زمان آقای بروجردی اتفاق افتاده بود، امام از طرف مرحوم آقای بروجردی و علما مامور شد با شاه صحبت کند. نظر مراجع و علما این بود، نماینده ای برود و حرف ما را صریح و پوست کنده به شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج آقا روح الله (خمینی) بر نمی آید. ایشان طی دو ملاقاتی که با شاه انجام دادند، حسابی بر نقطه ی نظرات مراجع و علما تاکید کردند و به شاه درباره ی عاقبت سیاست هایش هشدار دادند."

در سال ۱۳۴۰ دو حادثه ی ناگوار اتفاق افتاد. آیت الله بروجردی در دهم فروردین و آیت الله کاشانی در اسفند همان سال سرای خاکی را وداع گفتند. با فقدان آنها، رژیم شاه به تحرکاتی تازه دست یافت. تلاش برای تجزیه ی مرجعیت و انتقال کانون آن به خارج از ایران، بخشی از تحرکات دربار بود که در کنار شتاب گرفتن روزافزون اجرای رفرم ها، تغییرات مورد نظر آمریکا تحقق یافت.

با گذشت زمان و وقوع اتفاقات مختلف:

امام در اجتماعات مردم، شخص شاه را به عنوان عامل جنایت ها معرفی کرد و مردم را به قیام بر علیه آنها فرا خواند و نسبت به سکوت علمای قم و نجف انتقاد کرد و در ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ اعلامیه ی مشهور خود را تحت عنوان " شاه دوستی یعنی غارتگری " منتشر ساخت و در آن اعلامیه نوشت: من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های ماموران شما حاضر کرده ام ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جبارهای شما قلبم را حاضر نخواهم کرد.

شعار امام انجام تکلیف شرعی بود. شکست یا پیروزی در منطق امام معنایی نداشت و همواره به اصلاح جامعه ی انسانی و نجات بشر از سلطه ی شیاطین می اندیشید. لذا در طول دوران مبارزه با کسانی چون شاه، صدام و دیگران که در مقابلش ایستادند دشمنی نداشت بلکه درصدد اصلاح آنان نیز بود. رمز موفقیت امام را باید در مجاهده ی طولانی او با نفس و خودسازی قبل از ورود در عرصه ی سیاست دانست.

در ۱۴ فروردین ۱۳۴۳ آیت الله العظمی حکیم، تلگرافی به علما و مراجع وقت فرستاد و برای حفظ کبان حوزه ها و جان علمای قم، خواستار هجرت دسته جمعی آنان به نجف شد. رژیم از این حرکت علمای نجف و کربلا خشمگین شد و هیاتی برای ایجاد رعب و جلوگیری از پاسخ علما به قم فرستاد. امام هیات مزبور را نپذیرفت و در چهل شهدای فیضیه (۱۳۴۲/۲/۱۲) از این جریان چنین یاد کرد: "مردک (شاه) می فرستد رئیس شهربانی را، رئیس این حکومت خبیث را می فرستد منزل آقایان، من راهشان ندادم، ای گاش راهشان داده بودم تا آن روز دهانشان را خرد کرده بودم ... می فرستد منزل آقایان که اعلیحضرت فرمودند اگر نفستان در فلان قضیه در بیاید، منزل هایتان را خراب می کنم."

امام بدون اعتنا به این تهدیدها پاسخ آیت الله العظمی حکیم را ارسال نمود و هجرت تمامی علما را به صلاح ندانست و در تلگرافی نوشت: " ما تکلیف الهی خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد و به احدی الحسنین نایل خواهیم شد که یا قطع دست خائنین به اسلام و قرآن و یا جوار رحمت حق جلّ."

با روشنگری های امام خمینی مردم در جریان ظلم های شاه قرار گرفته بودند. روز عاشورا جمعیت ۱۰۰۰ نفری در تهران با در دست داشتن عکس امام در مقابل کاخ مرمَر شاه شعار " مرگ بر دیکتاتور " سر دادند. امام خمینی عصر آن روز در نطقی تاریخی بیان فرمود: "ای آقای شاه، ای جناب شاه، من به تو نصیحت می کنم، دست بردار از این کارها ... اگر دیکته هم می دهند دستت و می گویند بخوان، در موردش فکر کن ... ربط بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید از اسرائیل حرف نزنید؟ مگر شاه اسرائیلی است؟"

با سخنان امام، شاه در هم شکست و برای جبران این ضربه فرمان خاموش کردن قیام قم را صادر کرد. در شامگاه ۱۴ خرداد ۱۳۴۲ جمع زیادی از یاران امام دستگیر شدند و کماندوها در ساعت ۳ نیمه شب به خانه‌ی امام حمله کردند و در حالی که ایشان مشغول خواندن نماز بودند، امام را بازداشت کرده و سراسیمه به تهران بردند و پس از بازداشت در باشگاه افسران، غروب همان روز ایشان را به زندان قصر منتقل کردند.

پس از انتشار خبر برخورد رژیم با امام مردم قم به خیابان‌ها ریختند و شعار "یا مرگ یا خمینی" فضای شهر را پر کرد. پلیس در ابتدای حرکت مردم پا به فرار گذاشت ولی پس از تجدید قوا و با خروج مردم از حرم، آنها را به گلوله بست و فاجعه‌ی ۱۵ خرداد آغاز شد. خبر به تهران، مشهد، شیراز و... رسید. مردم به خیابان‌ها آمدند. تانک‌ها وارد خیابان شدند. جمعیت از هر طرف به سوی کاخ شاه سرازیر بود و شعار "یا مرگ یا خمینی" در فضا طنین افکن شده بود. در پیشاپیش مردم، طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل دو تن از جوانمردان جنوب شهر تهران به چشم می‌خورند. آن‌ها بعدها دستگیر و در ۱۱ آبان ۱۳۴۲ تیرباران شدند. سرانجام رژیم با به کارگیری تجربیات همکاران زبده‌ی سیاسی و امنیتی آمریکا و شلیک‌های مأموران شاه موفق شد قیام مردم را در ظاهر خاموش کند. شاه دو روز پس از این کشتار، آن را بلوا و نتیجه‌ی ارتجاع سیاه و سرخ‌نامید و قیام مردمی را به جمال عبدالناصر مصری در خارج از کشور نسبت داد!

امام پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر، به زندان پادگان عشرت آباد انتقال یافت و با شهادت از پاسخ به سوالات بازجویان، اجتناب ورزید چراکه هیات حاکمه و قوه‌ی قضاییه را غیرقانونی می‌دانست. امام با استفاده از فرصت در سلول انفرادی به مطالعه‌ی تاریخ معاصر و مسائل مشروطیت ایران و یکی از آثار جواهر لعل نهرو پرداخت. با گذشت زمان، مردم به کمک رهبر خویش شتافتند. جمعی از علما در اعتراض به سیاست‌های رژیم به تهران هجرت کردند. رژیم از روی ناچاری در ۱۱ مرداد ۴۲ امام را به منزلی تحت محاصره‌ی نیروهای امنیتی در منطقه‌ی داوودیّه انتقال داد. مردم به آن منطقه سرازیر شدند و رژیم مجبور به پراکنده کردن مردم شد.

عصر ۱۱ مرداد، رژیم به دروغ از توافق روحانیت و مراجع تقلید با شاه خبر داد. امکان تکذیب این خبر برای امام فراهم نبود. علما با انتشار اعلامیه‌ای هر گونه تفاهم را تکذیب کردند. پس از این وقایع امام تحت الحفظ به منزلی در قیصریه انتقال یافت و تا روز آزادی (۱۸ فروردین ۴۳) در همان جا بود. در این روز رژیم با تصور این که از امام و مردم زهر چشمی گرفته، بدون اطلاع قبلی ایشان را آزاد و به قم انتقال داد. با انتشار این خبر، مردم گروه گروه به دیدار رهبر خویش شتافتند و در قم جشن‌های باشکوهی برپا شد. اما امام سه روز پس از آزادی مَهْر بطلانی بر تصورات رژیم کوبید و اعلام کرد: "امروز جشن معنا ندارد، تا ملت عمر دارد، غمگین مصیبت ۱۵ خرداد است. خمینی را اگر دار بزنید تفاهم نخواهد کرد."

رژیم در صدد اختلاف انداختن میان علما و مبارزان و تحلیل قوای آنها برآمد. امام پریه از این دسیسه‌ی شوم برداشت و در نطق ۲۶ فروردین سال ۱۳۴۳ فرمود: "اگر کسی به من اهانت کرد، سیلی به صورت من زد، سیلی به صورت اولاد من زد به والله تعالی من راضی نیستم در مقابل او کسی پا شویم و از من دفاع کند. من نمی‌دانم که بعضی از افراد یا به جاهلیت و یا به عمد می‌خواهند تفرقه مابین این مجتمع بیاندازند. من که اینجا نشسته‌ام دست تمام مراجع را می‌بوسم... مقصد بزرگ‌تر از اینهاست."

اولین سالگرد شهدای ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه‌ای مشترک از طرف امام و دیگر مراجع، گرامی داشته شد و عزای عمومی اعلام شد. پس از سرکوب قیام مردم ۱۵ خرداد، شاه با جسارت به دیکته‌ی اصلاحات آمریکا مشغول شد که نتیجه‌ی آن حضور کامل آمریکا در ایران بود. احیای قانون کاپیتولاسیون (مصونیت سیاسی و کنسولی اتباع آمریکایی) در دستور کار مجلس سنا و شورا قرار گرفت. اما مجدداً به پا خواست و اعلام نمود که در چهارم آبان ۱۳۴۳ که روز تولد شاه و جشن‌های فرمایشی است به افشاگری خواهد پرداخت. شاه نماینده‌ای برای تهدید امام به قم فرستاد، اما امام آن را نپذیرفت و دلیل پیغام شاه به آقا مصطفی ابلاغ شد.

روز موعود فرا رسید. امام بی اعتنا به تهدیدها در روز تولد شاه یکی از ماندگارترین سخنانش را بیان کرد: " عزت ما پای کوب شد، عظمت ما پای کوب شد، قانونی را در مجلس بردند که در آن قانون، تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده هایشان، با کارمندان فنی شان، با کارمندان اداریشان، با خدمه هایشان از هر جنایتی که در ایران انجام دهند پاک هستند. آقا من اعلام خطر می کنم. به والله گناهکار کسی است که داد نزند، آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از همه بدتر، همه از همه پلیدتر، تمام گرفتاری های ما از این آمریکاست، تمام گرفتاری های ما از این اسرائیل است، اسرائیل هم از آمریکاست. "

افشاگری امام علیه این قانون، ایران را در آستانه ی قیامی دیگر چون ۱۵ خرداد ۴۲ قرار داد و این درحالی بود که جمع زیادی از یاران امام در زندان یا تبعید بودند. رژیم دست به کار شد و به سرکوب نهضت پرداخت. شاه که با تجربه ی سابق خود می دانست کار بازداشت و زندانی کردن امام نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه بر مشکلات می افزاید و این را نیز می دانست که قصد سوء به جان امام، زمینه ی شورش غیرقابل کنترل را فراهم می کند، در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ با هجوم به منزل امام در نیمه های شب، ایشان را بازداشت و به فرودگاه تهران منتقل کرد و از آنجا با یک هواپیمای نظامی به آنکارا تبعید نمود. پس از چندماه در ۱۳ دی ماه همان سال آقا مصطفی را نیز بازداشت و به ترکیه فرستادند. دوران تبعید امام در ترکیه بسیار سخت بود به گونه ای که حتی آن حضرت از پوشیدن لباس روحانیت نیز منع می شد. اقامت امام در ترکیه ۱۱ ماه به طول انجامید که برای منزوی ساختن ایشان در طول این مدت چندین بار ایشان را تغییر مکان دادند اما امام چنان کوه در برابر دشمنان ایستاده بود.

آن روح آبدیده با وجود همه ی مشکلات با استفاده از فرصت به دست آمده در ترکیه به تدوین کتاب " تحریر الوسيله " پرداخت که در آن برای اولین بار به احکام جهاد، دفاع، امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان تکالیف شرعی در رساله ی عملیه یاد شده بود.

امام در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ همراه فرزندشان حاج آقا مصطفی از ترکیه به عراق تبعید شدند که عمده ی دلایل آن عبارت بود از:

- فشارهای مردمی و روحانیت داخل و خارج برای آزادسازی امام.
- مشکلات امنیتی و روانی دولت ترکیه.
- تصور شاه از اینکه فضای ساکت و سیاست ستیزه ی حوزه ی نجف و رژیم عراق مانع حرکت های امام می شود.

حضرت امام پس از ورود به عراق در اولین اقدام به زیارت مرقد ائمه ی اطهار در کربلا و نجف و سامرا شتافت و پس از یک هفته به محل اقامت اصلی خود در نجف بازگشت که استقبال پرشوری توسط مردم و طلاب از ایشان به عمل آمد.

عبدالسلام عارف، رئیس جمهور وقت عراق، پیشنهاد مصاحبه ی تلویزیونی را به امام داد که ایشان آن را نپذیرفتند و ثابت نمودند که تحت هیچ شرایطی حاضر به همکاری با ظلم و جور برای نابودی ظلم و جور دیگر نیستند.

امام به مدت ۱۳ سال در تبعیدگاه نجف در کنار ائمه ی اطهار (ع) در شرایطی به سر بردند که مخالفت ها، کار شکنی ها و زخم زبان های دشمن و روحانی نمایان و دنیاخواهان مخفی شده در لباس های دینی، گسترده و آزاردهنده بود ولی هرگز آن حضرت را از ادامه ی راهش باز نداشت. امام در طول این ۱۳ سال با شروع درس خارج فقه خود در آبان ۱۳۴۴ توانست یکی از برجسته ترین حوزه های درسی نجف را به راه اندازد و شاگردان بسیاری را در گرد خود جمع کند.

حتی جمع زیادی از شیفتگان ایشان، خود را از ایران به نجف رساندند و بتدریج کانونی از مبارزان و یاران امام در نجف پدید آمد. امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید هرگز دست از مبارزه نکشید و همواره با پیامهای خود امید به پیروزی را در دلها زنده می کرد. او در ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ در پیامی به حوزه های علمیه نوشت: " من به شما آقایان محترم و به ملت ایران اطمینان می دهم که دستگاه با شکست مواجه خواهد شد. پیشینیان آنها سیلی اسلام را خوردند.... آنها نیز می خواهند..... این شمشیرهای کند و عاریتی در غلاف خواهد رفت." و در همان روز خطاب به امیر عباس هویدا نخست وزیر وقت ایران نوشت: " با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین، آواره کننده ی بیش از یک میلیون مسلم بی پناه پیمان برادری نبندید، عواطف مسلمین را جریحه دار نکنید..... اقتصاد کشور را به خاطر اسرائیل و عمال آن، به خطر نیندازید..... از قهر خدا بترسید از قهر ملت بترسید. ان ربك با لمرصاد."

خرداد سال ۱۳۴۶ رژیم قصد داشت تا امام را به هندوستان تبعید کند، اما این دسیسه با افشاگری و تلاش گروههای سیاسی داخل و خارج به نتیجه نرسید و عقیم ماند. پس از روی کار آمدن حزب بعث عراق در تیرماه سال ۱۳۴۷ و دشمنی های این حزب با حرکت های اسلامی، نهضت امام نیز دچار دشواریهایی شد اما امام دست از مبارزه برنداشت. با خروش جهان اسلام در ماجرای نبرد اعراب و اسرائیل، فرصتی پدید آمد تا امام آرمانهای خویش را در سطح وسیعتری مطرح سازد. ایشان در مصاحبه با نماینده ی سازمان الفتح فلسطین دیدگاه های خویش را در مورد جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین مطرح کرد. در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی به مجاهدان فلسطین فتوا داد.

اوایل سال ۱۳۴۸ اختلافات رژیم شاه و حزب بعث شهرت یافت. رژیم بعث جمع زیادی از ایرانیان را اخراج کرد و کوشید تا با استفاده از دشمنی امام با رژیم شاه از این راه بهره ای ببرد. در ۳۰ مرداد همین سال قسمتی از مسجد الاقصی توسط صهیونیست های افراطی به آتش کشیده شد. شاه برای جلب حمایت افکار عمومی با قبول هزینه ی تعمیر مسجد به کمک اسرائیل شتافت، اما امام در پیامی فریب کاری شاه را افشا کرد و فرمود: " تا زمانیکه فلسطین اشغال شده آزاد نشود، مسلمانان نباید مسجد الاقصی را تجدید بنا کنند. بگذارند جنایت صهیونیسم همواره در برابر چشمان مسلمانان مجسم باشد."

با شروع سلسله درسهای امام درباره ی حکومت اسلامی یا ولایت فقیه در بهمن ۱۳۴۸ و انتشار مجموعه ی این درسهها در قالب کتابی با نام " ولایت فقیه " شور تازه ای در میان مبارزان و یاران در ایران، عراق و لبنان ایجاد شد. در این کتاب دورنمای مبارزه و هدفهای نهضت ترسیم، و مبانی فقهی، اصولی و عقلی حکومت اسلامی و مباحث نظری حکومت داری از زبان رهبری انقلاب ارائه شده بود.

در نیمه ی اسفند ماه ۱۳۵۴ شاه در ادامه ی سیاستهای مذهب ستیز خود تاریخ رسمی کشور را از مبدأ هجرت پیامبر اسلام به مبدأ سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام در واکنش به این جسارت رژیم، فقط به تحریم استفاده از این تاریخ را داد. فتوای امام مؤثر افتاد، به طوری که رژیم در سال ۱۳۵۷ مجبور به لغو این تاریخ شد.

امضای موافقتنامه ۱۹۷۵ بین شاه و صدام، معاون رئیس جمهور وقت عراق به خصومت های دو رژیم، موقتاً پایان داد. با پایان این خصومت ها، دشواریها به مراتب بیشتر از قبل بر نهضت امام تکمیل می شد و امام همچنان استوار به حرکت جهادی خود ادامه می داد. سفیر وقت ایران در عراق خطاب به شاه نوشت: " آیت الله خمینی در عراق ساکت ننشسته و شدیداً علیه رژیم فعالیت کرده است، خواهشمند است دستوری بفرمایید.

شاه پاسخ داد: " برای چندمین بار گفتم، این صدا را خفه کنید." غافل از این که دست خداوند مددکار امام بود و خاموش ساختن او غیر ممکن.

در آبان ۱۳۵۶ فرزند دلبد امام به شهادت رسید. مراسم پر شکوه از او در ایران، نقطه ی آغازی برای خیزش دوباره حوزه علمیه قم بود. پس از این جنایت، رژیم با درج مقاله ای توهین آمیز بر علیه امام در روزنامه اطلاعات

این امام را مورد انتقاد قرار داد.

اطلاعیه ها و پیام های امام در بزرگداشت شهدای این حرکت، پشتوانه ای بود برای مردم تا به حرکت خود ادامه دهند. رژیم باعوض کردن هویدا، نخست وزیر ۳ ساله ی خود و جایگزینی آموزگار توانست بحران را مهار کند. پس از آموزگار، شریف امامی با شعار "آشتی ملی" نخست وزیر شد. این فراماسونر کهنه کار نیز با فریب کاریهای خود نتوانست حرکت مردم را کنترل کند و با کشتار مردم در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ الگه ی ننگی در کارنامه ی رژیم قرار داد.

در دیدار وزرای خارجه ی ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام از عراق گرفته شد. دوّم مهرماه سال ۱۳۵۷ منزل امام در نجف محاصره شد و رئیس امنیت عراق در دیدار با امام شرط بقا ی در عراق را عدم دخالت در سیاست عنوان کرد که امام با قاطعیت آنرا رد نمود. امام در ۱۲ مهر ماه به سوی کویت حرکت کرد. اما حکام کویت با اشاره ی رژیم شاه مانع ورود امام شدند. امام بامشورت فرزندش حاج احمد آقا به پاریس هجرت کردند و در ۱۴ مهرماه وارد پاریس شده و در منزل یکی از ایرانیان در منطقه ی نوفل لوشاتو اقامت گزیدند.

مأموران کاخ الیزه نظر رئیسکار دستن رئیس جمهور وقت فرانسه را مبنی بر عدم فعالیت سیاسی به امام گوشزد کرد. امام با قاطعیت اعلام کرد که اگر مجبور شود از این فرودگاه به آن فرودگاه برود، این کار را خواهد کرد و از مبارزات دست نخواهد کشید. نهایتاً رژیم فرانسه مجبور به پذیرش امام شد و هر چند طبق نوشته رئیس جمهور وقت فرانسه در خاطراتش او دستور اخراج امام را داده بود، ولی نمایندگان سیاسی شاه او را از عواقب بدی که در اثر ان شامل رژیم شاه و حکومت فرانسه می شد، بر حذر داشتند.

شریف امامی ۲ ماه بیشتر دوام نیاورد، ریاست دولت به از هاری سپرده شد و کشتار مردم رو به فزونی یافت. راهپیمایی میلیونی مردم در تاسوعا و عاشورا ضربه ای مهلک بر پیکر نظام وارد می آورد. شاپور بختیار به عنوان یکی از سران جبهه ی ملی، مهره آمریکا بود که به پیشنهاد می شد. حمایت های خارجی از بختیار آغاز شد. ژنرال هایزر معاون فرماندهی سازمان ناتو برای جلب نظامیان از بختیار به تهران آمد ولی پیامهای امام طرح های رژیم شاه را یکی پس از دیگری نابود می ساخت. امام به منظور ضربه به رژیم در دیماه ۱۳۵۷ دستور تشکیل شورای انقلاب را داد. شاه در ۲۶ دیماه پس از أخذ رأی اعتماد به کابینه ی بختیار، پا به فرار گذاشت.

امام پس از ۱۴ سال تصمیم گرفت به ایران بازگردد. بازگشت امام به معنای شکست سیاستهای آمریکا و نابودی سلطنت بود. تلاشهای زیادی برای تغییر رأی امام آغاز شد، از انفجار هواپیما تا کودتای سیاسی. حتی رئیس جمهور فرانسه واسطه شد تا امام بیاید، اما امام طی پیامی اعلام نمود که می خواهد در این روزهای سخت سرنوشت ساز در کنار ملتش باشد. دولت بختیار با هماهنگی هایزر فرودگاه ها را بست. مردم از تمام نقاط کشور به خیابانها ریختند. روحانیون در دانشگاه تهران دست به تحصن زدند و پس از چند روز تلاش نهایتاً بختیار مجبور به عقب نشینی شد. سرانجام امام در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال وارد ایران شد. استقبال مردم بی نظیر بود بطوری که رادیوهای خارجی رقم آنرا ۴ تا ۶ میلیون نفر ذکر کردند. مردم از فرودگاه تا بهشت زهرا صف کشیده بودند، امام به سمت بهشت زهرا و مزار شهیدان روانه شد و نطق تاریخی خود را بیان فرمود: " من به پشتوانه این ملت دولت تعیین می کنم..... "

چند روز پس از بازگشت امام در ۱۶ بهمن ۵۷، امام خمینی رئیس دولت موقت (مهدی بازرگان) را به پیشنهاد شورای انقلاب (علی رغم میل باطنی خویش) منصوب نمود و تصریح کرد رئیس دولت موقت، بدون در نظر گرفتن روابط حزبی، مأمور تشکیل کابینه برای تهیه ی مقدمات برگزاری و رفراندوم و انتخابات است. مردم نیز با راهپیمایی خود در سراسر کشور به تأیید نظر مسئولین پرداختند. از اینجا بود که سازمانها و احزاب مختلف که به برکت قیام مردم جرأت یافته بودند، به میراث خواهی از انقلاب پرداختند و صف بندی علیه انقلاب اسلامی را آغاز کردند.

در روز ۱۹ بهمن ماه همان سال پرسنل نیروی هوایی در مدرسه ی علوی تهران (محل اقامت امام) با ایشان بیعت کردند. بسیاری از سربازان و ارتشیان مؤمن در صف مردم قرار گرفتند، ۲۰ بهمن همافران در مهمترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند که گاردشاهنشاهی دست به سرکوب آنان زد ولی مردم به حمایت همافران وارد صحنه شدند. فرماندار نظامی تهران طی اطلاعیه ای ساعت منع عبور و مرور را از ۴ بعد از ظهر اعلام کرد ولی امام با پیامی از مردم خواست به خیابانها بریزند و حکومت نظامی را لغو کنند. سیل مردم، کوچک و بزرگ به خیابانها سرازیر شدند و نهایتاً در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ خورشید پیروزی ملت، شب ظلم و ستم ایران را پایان بخشید.

تحقق وعده های امام و پیروزی انقلاب حادثه ای غیر منتظره برای بسیاری از دولتمردان آمریکا و اسرائیل بود. به اعتراف بسیاری از آنها انقلاب، زلزله ای ویرانگر برای جهان غرب بود. چراکه امریکا یکی از مطلوبترین پایگاههای خود را در کنار قدرت دیگر آن روز (شوروی) از دست داده بود، و نیز حکومت کمونیستی شوروی از اینکه دولتی با انگیزه های دینی توانست به پیروزی برسد و در برابر ابر قدرت ها قد علم کند، بسیار ناراحت و خشمگین بود.

والسلام

منابع و مأخذ:

۱- کتاب درآمدی بر وصیت نامه سیاسی امام خمینی ((ره))
مؤلفان: علی فایضی، محسن آشتیانی با همکاری جمعی از اساتید دانشگاه

۲- کتاب انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن
مؤلفان: محمد پزشکی، دکتر سید صادق حقیقت، دکتر مصطفی ملکوتیان
سید محمدعلی حسینی زاده .